

در مقاله زیر نیکلاس ولترستورف، فیلسوف دین معاصر، پیشینه مفهوم ایمان را در عهد جدید بررسی کرده و سپس به سیر تاریخی این مفهوم در سنت فلسفی غرب و همچنین ارتباط آن با مفاهیمی چون عقل، شناخت، باور، اختیار و... می‌پردازد. مؤلف در پایان با طرح بحث معقولیت ایمان، رویکردهای مختلف در این زمینه را معرفی می‌کند.

ایمان، به سبب اهمیت آن در عهد جدید، که نویسندگان غالباً بر داشتن یا جستن ایمان اصرار دارند، در سنت فلسفی غرب موضوع بحث شد. عهد جدید، هم تلقی‌های هلینیستی از ایمان را منعکس می‌کند و هم سنتهای کهنتر کتاب مقدس را، خصوصاً سنت ابراهیمی در سفر پیدایش را.

توجه بعدی فیلسوفان در وهله اول بر سه موضوع متمرکز بوده است: ماهیت ایمان، ارتباط میان خیر الهی^۱ و مسئولیت بشری^۲، و نسبت ایمان و عقل. در مباحث مربوط به ماهیت ایمان، از [توماس] آکوینی تا تیلیش، کوشش شده است این مسأله بررسی شود که آیا ایمان، نوع خاصی از معرفت، فضیلت، اعتماد و نظایر اینهاست. این بحث با توجه به «خیر الهی» بدو بر ارتباط میان ایمان و اختیار، و اینکه آیا مسئولیت فقدان ایمان بر ذمه فرد است یا خدا، متمرکز شده است. در باب نسبت میان ایمان و عقل، دو موضوع کاملاً مجزا وجود دارد: نسبت ایمان و نظریه پردازی، و معقولیت^۳ ایمان. آکوینی به‌طور خاص استدلال کرد که ایمان لازمه تعقل و فعالیت فکری است. حال آنکه بعدها جان لاک درخصوص ارتباط میان ایمان، عقل و معقولیت تحقیق کرد و نتیجه گرفت که می‌توان با عقل به ایمان رسید. بعدها ویتگنشتاین و پیروانش دیدگاه اخیر را به‌شدت مورد نقد قرار دادند.

۱. پیشینه در عهد جدید

ما در جریان زندگی روزمره از ایمان داشتن اشخاص به این یا آن چیز سخن می‌گوییم؛ از ایمان به خودشان، به دیگر اشخاص، به علل، به توانایی خودشان یا دیگران در اجرای برنامه‌ای، و نظایر آنها. فیلسوفی را می‌توان تصور کرد که تعهد می‌کند، به شیوه‌ای بی‌طرفانه، ماهیت و نقش پدیده ایمان داشتن را در حیات آدمی کشف کند؛ و سپس دیگران در واکنش به بحث او به این موضوع می‌پردازند. در واقع، معدود مباحثی از این دست وجود داشته است. اما تبدیل ایمان به موضوعی مهم در فلسفه غرب بدین نحو نبوده است. ایمان به سبب اهمیت آن در عهد جدید به موضوع مهمی در فلسفه غرب تبدیل شده است؛ به بیان دقیقتر، به سبب اهمیتی که عهد جدید در توصیفش از شیوه زندگی مورد دفاعش، به ایمان می‌دهد. البته زمینه این امر این است که عهد جدید به شریعت^۴ کلیسای مسیحی تعلق دارد، و اینکه در غرب، مسیحیت به قوت شکل‌دهنده فلسفه بوده است.

نویسندگان مختلف عهد جدید از مسیح به‌عنوان کسی یاد می‌کنند که شنوندگانش را به پذیرش موضع ایمانی دعوت کرده است. به همین سان، آنها و دیگر نویسندگان عهد جدید،



ایمان در سنت مسیحی

نیکلاس ولترستورف
ترجمه مهدی شکیبانیا*

خوانندگان خود را به پذیرفتن همین موضع دعوت می‌کنند. در واقع، آنها خوانندگانشان را به پذیرفتن این موضع نسبت به خود مسیح دعوت می‌کنند. روشن است که وقتی این نویسندگان خوانندگان خود را به این امر دعوت می‌کردند، و وقتی مسیح شنوندگان خود را به آن دعوت می‌کرد، آنها و مسیح در چنین کاری خود را نماینده خدا می‌دیدند.

وقتی نویسندگان عهد جدید خدا را خواستار ایمان ما معرفی می‌کنند، گاه ایمان را چون دیگر اموری می‌پندارند که خدا از ما می‌خواهد. در این صورت ایمان فضیلتی است در میان «فضایل» دیگر. پولس در فصل مشهور سیزدهم از نخستین نامه‌اش به مسیحیان قرنتس^۵، خوانندگان خود را در کنار ایمان به امید و محبت^۶ دعوت می‌کند؛ او نتیجه می‌گیرد که از این سه، محبت از همه مهمتر است^۷. زیرا در حالی که در عصر جدید دیگر هیچ نیازی به ایمان و امید نخواهد بود، وابستگی به محبت برای همیشه باقی خواهد بود. اما در فقرات دیگر، نویسندگان عهد جدید گویا از «ایمان» برای اشاره به موضعی تام و تمام نسبت به خدا استفاده می‌کنند؛ موضعی که آنها به نمایندگی از طرف خدا ما را به آن فرا می‌خوانند. بدین قرار باور به امور نادیدنی، امید و محبت سه تجلی^۸ بایسته ایمانند. همان طور که رودلف بولتمان^۹ اشعار می‌دارد، «در صدر مسیحیت واژه Pistis^{۱۰} اصلی‌ترین واژه برای ارتباط انسان با خدا شد». به نظر بولتمان، معنای ریشه‌ای Pistis و کاربردهای دستوری آن، هم در دوره یونانی گری^{۱۱} و هم در دوره کلاسیک یونان، اعتماد^{۱۲} (اتکال،^{۱۳} باور به چیزی،^{۱۴} اطمینان^{۱۵}) است. متعلقات pistuein مشخصاً اموری هستند چون پیمان‌ها^{۱۶} و سوگندها^{۱۷}، قوانین^{۱۸}، اسلحه و اشخاص^{۱۹}. به همین سان، کلام شخص نیز می‌تواند متعلق اعتماد باشد که در این حالت معنای pistuein بر معنای «باور داشتن» ما سایه می‌افکند. و گاه صیغه‌ای از معنای «اطاعت کردن»^{۲۰} را با خود دارد که چندان تعجب‌آور نیست.

در عهد جدید نیز، وقتی این واژه در خصوص موضعی فراگیر نسبت به خداوند که خداوند ما را به آن می‌خواند به کار می‌رود، معنای ریشه‌ای آن «اعتماد» است. این مطلب خصوصاً در گفتار معروف درباره ایمان در فصل یازدهم «نامه پولس به عبرانیان» هویداست. این فصل با تعریفی پیچیده از ایمان آغاز می‌شود: «پس ایمان اعتماد بر چیزهای امیدداشته شده است و برهان چیزهای نادیده»^{۲۱}. در ترجمه‌های قدیمی تر hypostasis و elenchos سراسر است و تحت اللفظی به ترتیب به substance [در ترجمه فارسی کتاب مقدس: اعتماد] و evidence [برهان] ترجمه شده‌اند. مؤلفان نسخه معیار کتاب مقدس (R.S.V) در تصدیق این حقیقت که هر دو لغت در اینجا به نحو نامعمولی مورد استفاده قرار گرفته‌اند، به جای آن دو به ترتیب assurance و conviction قرار داده‌اند. نویسنده پس از ارائه تعریف خود از ایمان و با افزودن اینکه «به این [برداشت از ایمان] برای قدما شهادت داده شده است»^{۲۲}، اهمیت آن را یادآور شده، مثالهایی می‌آورد. مثال اول او موردی از «برهان چیزهای نادیده» است، نه «اعتماد بر چیزهای امید داشته شده»: «به ایمان فهمیده‌ایم که عالمها با کلمه خدا مرتب گردیده حتی آنکه چیزهای دیدنی از

چیزهای نادیدنی ساخته شده»^{۲۳} همه مثالهای دیگر مواردی است از هر دو معنا. و در هر مورد مبنای امید حاکی از اطمینان، اعتماد به وعده نجات و رحمت خداوند است. به دلیل امیدی که چنین مبنایی دارد، به مردان و زنان قدیم «شهادت داده شده است».

نه فقط این تصور کلی از ایمان و نقش مهم آن در زندگی انسان، سنت فکری غرب را تحت تأثیر قرار داده است، بلکه برخی از جنبه‌های خاص مباحث عهد جدید نیز در این امر مؤثر بوده است. این امر علی‌الخصوص درباره بحث ایمان در «رساله به رومیان» پولس صادق است. موضوع این است که ارتباط میان کلیسای مسیحی - با آمیزه‌ای از یهودیان و غیریهودیان - و بنی‌اسرائیل را از منظر الهیات چگونه باید فهمید؛ با توجه به اینکه در سفر پیدایش آمده که خطاب خداوند به ابراهیم و همه فرزندان او بود. این موضوع به پولس ربط وجودی عمیقی داشت، زیرا او هم - به لحاظ قومی - یهودی بود و هم مسیحی. پیامد قهری این موضوع الهیاتی، این مسأله مربوط به حوزه عمل بود که آیا از مسیحیان باید خواسته شود که از شاعر دینی یهودیت پیروی کنند.

اولین مرحله در راه حل پولس باید به سفر پیدایش (۱۵:۳) باز گردد که، اگر تعبیر مشابه پولس را به کار ببریم، می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت^{۲۴} محسوب می‌شد»^{۲۵}. پولس از این عبارت، همراه با ملاحظاتی جانبی، دو نتیجه می‌گیرد: نخست اینکه وعده (خطاب) الهی مخصوص فرزندان «جسمانی»^{۲۶} ابراهیم نیست بلکه به فرزندان «روحانی»^{۲۷} او متعلق است - یعنی وعده الهی متعلق به آنهایی نیست که به لحاظ قومی یهودی‌اند بلکه متعلق به آنهایی است که در ایمان ابراهیم به خداوند و وعده‌هایش سهیمند. پولس اگرچه به شیوه نویسنده رساله به عبرانیان هیچ گاه تعریفی از ایمان ارائه نمی‌دهد، روشن است که در نظر او هم، اعتماد به وعده‌های الهی، گوهر، نه همه، آن چیزی است که او [از ایمان] در ذهن دارد. دومین نتیجه‌ای که پولس می‌گیرد این است که آنچه انسانها را مرضی خدا می‌کند انجام دسته‌ای از «اعمال»^{۲۸} عبادی و اخلاقی نیست بلکه صرفاً ایمان است. در زبانی که پولس به کار می‌برد، ما «به ایمان عادل شمرده»^{۲۹} می‌شویم. این تصور که انجام «اعمال» عبادی و اخلاقی معینی، آدمی را در پیشگاه خداوند عادل^{۳۰} می‌سازد به مثابه این تصور است که آدمی به تنهایی می‌تواند به این مقام دست یابد و آن را کسب کند. اما ما نمی‌توانیم آن را کسب کنیم، چه همه ما به ناچار به طریقی در اجرای کل تشریفات «اعمال» مقرر، چنانکه شاید و باید، ناکام می‌مانیم. با وجود این به ابراهیم اعلام شد که در پیشگاه خداوند عادل باشد^{۳۱}. نتیجه این می‌شود که مقام عادل بودن در پیشگاه خداوند پاداشی است از جانب خدا، مقامی است که خداوند به آدمی - بر پایه ایمانش - اعطا می‌کند. اگر قرار نیست به تناقض‌گویی بيفتیم، به جای اینکه خود ایمان را «عملی» بینگاریم که عادل بودن در پیشگاه خدا را به ارمغان می‌آورد، آن را باید پاداش خداوند تلقی کنیم.

۲. ماهیت ایمان

تقریباً همه مباحث فلسفی ایمان تحت یکی از عنوانهای سه‌گانه

قرار می‌گیرند. در وهله اول، تاریخی طولانی از مباحث در باب ماهیت ایمان وجود دارد. ایمان نوع چه جنسی است؟ آیا نوعی از گزاره‌های اعتقادی شخصی است؟ نوعی وابستگی به شخص یا علتی است؟ نوعی اعتماد به کسی است؟ یا نوعی علاقه^{۳۲} است؟ آیا فضیلتی از یک سنخ معین است؟ آیا نوعی معرفت است؟ اگر چنین است، چه نوع معرفتی است؟ agnitio (بازشناسی^{۳۳}) شناختن^{۳۴}، یا cognitio^{۳۵} یا چیزی دیگر؟ نمونه بسیار خوبی از یک بحث فلسفی درباره ماهیت ایمان بحث توماس آکوئینی در جامع الهیات^{۳۶} است.

بی‌تردید، بخش بزرگی از مشاجرات پیش آمده در میان کسانی که تحلیلهای متفاوتی از ایمان مطرح کرده‌اند، اغلب مجادلات صرفاً لفظی بوده است؛ اما اگر عمیقتر بنگریم، مسائل بسیاری خواهیم یافت خطیرتر از این مسأله که واژه «ایمان» را چگونه باید به کار برد. آنچه معمولاً مهم است این است که ویژگی بنیادی ارتباط درست شخص با خداوند را چگونه باید فهمید؟ همچنین آنچه اغلب مهم است، ماهیت خداوند و ماهیت انسان است. برای نمونه: پل تیلیش متأله آلمانی - امریکایی قرن بیستم، استدلال کرد که ایمان «پروای واپسین»^{۳۷} است. این نظر تا حد نسبتاً زیادی، ناشی از این رای سنتی تیلیش است که ایمان محور ارتباط درست شخص با خداست، که با این اعتقاد بسیار غیرسنتی او که خدا «بنیاد» غیر شخصی «وجود»^{۳۸} است آمیخته است. اعتقاد اخیر برای او ناممکن می‌کرد که ایمان را اعتماد به وعده‌های خداوند بداند - موجودی غیرشخصی قادر به وعده دادن نیست. نمونه دیگر: در قرن بیستم بحثی مفصل و پردامنه وجود داشته است در باب اینکه آیا ایمان محتوای گزاره‌ای^{۳۹} دارد. برخورد سریع با این مسأله قول به این بوده است که ایمان در یک تلقی، محتوای گزاره‌ای دارد و در تلقی دیگر نه. اما باز هم، در متن این اعتقاد مشترک که ایمان ویژگی بنیادی حیات مسیحی را تشکیل می‌دهد، آنچه واقعاً محل بحث و گفت‌وگو بوده، ماهیت وحی الهی است. آنان که می‌پنداشتند ایمان محتوای گزاره‌ای دارد بر این رای بودند که خداوند حقایق را مکشوف می‌کند و ایمان تا اندازه‌ای عبارت است از پذیرفتن آن حقایق. آنان که معتقد بودند ایمان محتوای گزاره‌ای ندارد بر این رای بودند که وحی الهی صرفاً عبارت است از اینکه خدا خودش را متجلی سازد و گزاره‌ها فقط وقتی مدنظر قرار می‌گیرند که ما موجودات انسانی، این خود - متجلی کردن^{۴۰} خداوند را تفسیر می‌کنیم. نمونه‌های بسیار دیگری را نیز می‌توان برای رسیدن به همان نکته بیان کرد: مثلاً، بحث میان اصلاح‌گران که اصرار داشتند ایمان در اساس fiducia (باور به) است، و مخالفان قرون وسطایی آنها که معمولاً ایمان را fides (باور به اینکه) می‌دانستند.^{۴۱}

۳. ایمان، اختیار^{۴۲} و مسئولیت^{۴۳}

اعتقادات پولس در باب ایمان در رساله‌اش به رومیان، مباحث و تأملات بسیار زیادی را در زمینه الهیات به وجود آورده است. این مباحث - دومین دسته عمده از مباحث ایمان - مکرراً در فلسفه رسوخ یافته است. دلیل آن آشکار است. پولس یهودیت را دین «عدالت در اعمال»^{۴۴} تفسیر می‌کرد. به بیان دیگر، براساس تفسیر

او یهودیت بر آن است که انجام رضایت بخش «اعمال» عبادی و اخلاقی مقرر، آدمی را به مقام عادل بودن در پیشگاه خداوند نایل می‌کند. پولس برای اینکه مسیحیت، با «عملی» که حقانیت را^{۴۵} - که اکنون به ایمان بدل شده است - به بار می‌آورد، به یهودیتی در لباس دیگر مبدل نشود همچنان استدلال می‌کرد که خود ایمان «عمل» شخص نیست، که در آن بتواند «خرسند» بود، بلکه «عمل» خداست. برخی از مسائلی که این تصور از ایمان به وجود می‌آورد ظریف و بعضی بدیهی‌اند. اگر ایمان یکسره موهبت الهی است و نه «عمل» انسان، چگونه کسی جز خداوند می‌تواند بدرستی پاسخگوی ایمان نداشتن انسانی مفروض باشد؟ چگونه خداوند می‌تواند عادل باشد اگر کسی را به جرم نداشتن ایمان مجازات کند؟ در واقع - از آنجا که احتمالاً موهبت ایمان، خود نمی‌تواند از مقام عادل بودن در پیشگاه خدا دست یافتنی تر باشد - چگونه خداوند می‌تواند عادل باشد اگر آن را به عده‌ای اعطا کند و به دیگران نه؟ اگر ایمان خیر است این چگونه خیر الهی ای است که از برخی انسانها دریغ می‌شود؟ گفتن اینکه دیدگاه پولسی مسائل عمیقی را درباب مسئولیت، اراده آزاد و عدالت به وجود آورده، کوچک شمردن موضوع است. به سختی می‌توان تردید روا داشت که عمق بحث درباره این مسائل در سنت فلسفی غرب به میزان زیادی مدیون میراث بر جای مانده از پولس است.

۴. ایمان و عقل: نسبت ایمان با نظریه پردازی

اگر اصطلاحات سنتی را به کار ببریم، قسمت اعظم مباحث ایمانی باقی مانده در سنت فلسفی غرب، درباب ایمان و عقل بوده است. این اصطلاحات در حقیقت دو نوع کاملاً متفاوت از مسائل را پوشش می‌دهد: نقش ایمان در نظریه پردازی، و معقولیت خود ایمان.

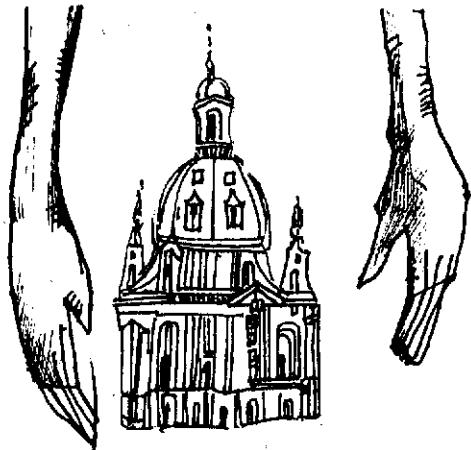
مسائلی که پیرامون نقش ایمان در نظریه پردازی دور می‌زند، از تلاقی میان کتاب مقدس، از یک سو، و متون فلسفه کلاسیک یونان، از سوی دیگر، برخاسته است. افلاطون و ارسطو هر دو معتقد بودند زندگی مطلوب انسانی زندگی ای است که وقف نظریه پردازی باشد. اگر چه فهم آنها از نظریه پردازی به طرق گوناگونی متفاوت بود، هر دو آن را لازمه معرفت یا اپیستمه می‌دانستند، که مراد از آن آگاهی یا بینش است؛ و بویژه افلاطون به شدت اصرار داشت که کسب معرفت مستلزم رویگردانی از باور یا عقیده (دوکسا) است^{۴۶} - در سنت مسیحی دوره متأخر باستان و قرون وسطی تقریباً همه با یونانیان دوره کلاسیک توافق داشتند که بینش عقلانی، ایده‌آلی بشری است. اما هیچ‌یک از آنها ایمان را اپیستمه - یا اگر بخواهیم واژه لاتین آن را به کار ببریم، scientia - نمی‌دانستند؛ مسلماً همه با این گفته قدیس پولس در رساله اول به قرنتیان، آشنا بودند که «زیرا که الان در آینه به‌طور معما می‌بینیم لکن آن وقت روبه‌رو، و الحال جزئی معرفتی دارم لکن آن وقت خواهم شناخت چنان‌که نیز شناخته شده‌ام»^{۴۷}. بنابراین مسأله این است: آنها در مقام اشخاص مسیحی نه می‌توانستند از ایمان دست بکشند، و نه قادر بودند آن را غیرمهم تلقی کنند. با وجود این، در مقام وارثان سنت یونانی می‌دیدند که قادر به چشم‌پوشی از آرمان بینش عقلانی نسبت به واقعیت نیستند.

مسأله «ایمان و عقل» که مسأله دوره متأخر باستان و قرون وسطی بود، چگونگی دفع این تنش بود.

در اینجا به جای ارائه دسته‌بندی سریعی از تلاش‌های گوناگونی که در حل این تنش صورت گرفته است، جواتب اصلی یک صورت بندی مؤثر و شاخص - که از آن توماس آکوینی است - طرح خواهد شد. از آنجا که عمیق‌ترین سعادت یک موجود عقلانی در شریفترین نوع فعالیت عقلی یافت می‌شود و باید از آن اخذ شود، و از آنجا که خدا یگانه کسی است که، مقدم بر هر چیز، سزاوار آن است که با او در ارتباطی عقلانی باشیم، عمیقترین سعادت ما باید با بهره‌مندی از ارتباط عقلی، ذهنی^{۲۸} ما با خدا به دست آید. به طور کلی، نه فقط فعالیت عقل تلاشگر، بلکه عشق به متعلق شناخت^{۲۹}، که لازمه ذاتی نیل به هدف این فعالیت - یعنی رسیدن به شناخت - است نیز به ما سعادت می‌بخشد.

یکی از طرق نیل به ارتباط ذهنی با خداوند، به کار بردن شیوه شناخت^{۳۰} ارسطویی است: شروع از گزاره‌هایی که موجودی عقلانی آن را صادق یافته است، و بعد اقدام به استخراج نتایج. در حالت مطلوب، مقدمات گزاره‌هایی هستند که فرد خود آنها را صادق یافته است. اما با عنایت به محدودیتهای بشری ما، این امر اغلب ممکن نیست. شناخت در فعلیتش عملی اجتماعی است که طی آن عامل اغلب شناخت را براساس گفته دیگرانی می‌پذیرد که با شروع از گزاره‌هایی که شخصاً صادق یافته‌اند برهانی برای P اقامه کرده‌اند، و آن گاه در این عمل اجتماعی عامل اول P را در حکم مقدمه‌ای برای کار خود می‌پذیرد، بدون آنکه بکوشد آن را مستقلاً برای آنها ثابت کند. این، اعتقاد آکوینی بود که می‌توان درباره خداوند به نحو ایده‌آل اموری را به اثبات رسانید؛ یعنی می‌توان الهیاتی طبیعی - که عبارت است از شناخت خداوند - بنیاد نهاد.

اما این شناخت محدودیتهای خود را دارد؛ خاصه وقتی با ارجاع به سعادت ارزیابی شود، در حیات آدمی سهم می‌شود. نقصان مهم در میان نقایص - هر چند به هیچ وجه جامع آنها نیست - این حقیقت است که نسبت به کمال و واقعیت خداوند^{۳۱}، چیز چندان زیادی وجود ندارد که بتوان درباره خدا به اثبات رسانید. الهیات طبیعی، آن‌گونه که توماس آکوینی می‌دید و به کار می‌بست، براهینی همان قدر ظریف و پیچیده دارد و نتایجش همان قدر غنی است که هر گونه عمل طبیعی [عقلانی] و علمی



دیگر. با وجود این وقتی در کل الهیات به تحقیق می‌پردازیم، متوجه می‌شویم که در هیچ جا این الهیات از ماهیت (ذات) خداوند شناخت به بار نمی‌آورد. تنها چیزی که قابل اثبات است عبارت است از روابط گوناگون خداوند با چیزهای دیگر، نتایج گوناگون فعل خداوند، و چیزهای گوناگونی که خدا آنها نیست.

باری، فرض کنیم ایمان در نظر ما از جنس «باور به چیزی بر مبنای گفته کسی» - علی‌الخصوص بر مبنای گفته خداوند - باشد. بدین قرار از ایمان این هم فهمیده می‌شود که ما را در ارتباط عقلی، ذهنی با خداوند قرار می‌دهد. و وقتی با الهیات طبیعی مقایسه می‌شود، ثابت می‌گردد که از چند جهت مزیت دارد. مهمترین این مزایا این واقعیت است که محتوای ایمان، در نقاط متعدد، و رای دسترسی الهیات طبیعی است؛ این باور که خداوند ماهیتاً سه گانه است نمونه‌ای از آن است. اما از طرف دیگر، وقتی ایمان را با الهیات طبیعی مقایسه می‌کنیم نقصی جدی و غیرقابل انکار در آن می‌یابیم. در حالی که اهل الهیات طبیعی در باب خداوند امور متعددی را صادق «می‌بینند»، مؤمنان مقید به وضعیت ذهنی نازلی هستند؛ یعنی وضعیت اعتقاد به چیزهایی در باب خداوند براساس گفته دیگری. این گفته در حقیقت قول خداوند است؛ و این امر ایمان را از صرف یک عقیده فزاتر می‌برد. هر چند ایمان در باور بودن شبیه عقیده^{۳۲} است، اما در اینکه باور کاملاً قابل اعتماد است، متفاوت با عقیده است، زیرا در ایمان، خداوند است که مورد باور است. با وجود این، هیچ تردیدی در این واقعیت نیست که فعل ذهنی گزاره‌ای را صادق «دیدن»، آشکارا از فعل ذهنی باور داشتن به آن بر مبنای گفته دیگری، برتر است. در نتیجه، حتی برای یک مؤمن نیز در پیروی از الهیات طبیعی امتیازی وجود دارد - با این فرض که مؤمن مورد بحث از وقت، هوش و آموزشهای ضروری برخوردار باشد. مؤمن با به کار بردن الهیات طبیعی، آن شیوه از ارتباط ذهنی را که آنها نسبت به قضایای متعدد مربوط به خداوند دارند از باور داشتن به آنها برحسب گفته دیگری به صادق «دیدن» آنها «تبدیل» می‌کند.

به این روش دقیق آکوینی از اثبات قاعده آگوستینی «ایمان در جست‌وجوی فهم» (*fides quaerens intellectum*) خرسند است. او در روش خودش، می‌خواهد دیگر قاعده آگوستین را نیز که از کلمنت اسکندرانی به او به ارث رسیده بود اثبات کند؛ «ایمان می‌آورم تا بفهمم» (*credo ut intelligam*). آگوستین نه تنها معتقد بود که مؤمنان باید در جست‌وجوی فهم آن چیزهایی درباره خداوند باشند که از قبل بدانها باور دارند، بلکه همچنین، در مقابل، معتقد بود که شرط به فهم درآمدن آن چیزها این است که ابتدا به آنها ایمان داشته باشند. تفکر آگوستین این بود که ایمان عجین با عشق است؛ و تا آدمی عاشق خدا نگردد، امیدی به نیل به فهم اصیل از خداوند نیست. این موضوع را آنسلم با کلام محزون خود در صفحات آغازین کتابش، گفت‌وگو با غیر^{۳۳}، پی گرفته و بیان کرده است. او می‌گوید: «غبار گناهان» ما را از شناخت خدا باز می‌دارد تا اینکه ایمان این غبار را بزدايد. و آکوینی این موضوع را در این آموزه خود دنبال کرده است که ایمان و محبت لازمه ذاتی کسب مراتبی عقلی از قبیل *scientia* و *sapientia* (حکمت) است.

۵. ایمان و عقل: معقولیت ایمان

آنچه حین مطالعه آثار آکویینی و دیگر متفکران قرون وسطی بدان برمیخوریم این است که به این مسأله که آیا ایمان خود معقول است یا نه، تقریباً توجهی نمی‌شود. این مسأله - یا به نحو دیگر: «ایمان و عقل» - ابتدا در دوره متقدم روشنگری موضوع بحث گردید. باز هم، به جای تلاش برای دسته‌بندی سریع دیدگاههای مطرح شده، مفید خواهد بود که تفکر چهره‌ای شاخص و تأثیرگذار یعنی جان لاک را شرح و بسط دهیم.

لاک در دوره‌ای می‌زیست که این رأی سنتی قرون وسطی که انبوه عظیمی از متون به ارث رسیده برای ما، مجموعه‌ای یکپارچه از حکمت بالغه را در موضوعات اخلاقی، دینی و فلسفی تشکیل می‌دهند، دیگر موجه به نظر نمی‌رسید. سنت مبتنی بر متن به دلیل داشتن مؤلفه‌هایی تاسازگار نامعتبر شناخته می‌شد. به علاوه، اگر چه مفهوم ارسطویی شناخت (scientia) بخشی از منبع مفهومی لاک باقی ماند، او خود بر این نظر بود که معرفت انسان به طور کلی و شناخت به طور خاص، چندان حاصلی به بار نمی‌آورد. بدین قرار پرسش اصلی که لاک از خود می‌پرسید این بود: چگونه باید عقیده (باور، دوکسا) را به نظام درآورد؟ پیشنهاد او این بود که در باب موضوعاتی که ملزم به بیشترین تلاش برای یافتن حقیقت آن هستیم، باید روش ذیل را به کار بندیم: ابتدا، شواهد و قرائین^{۵۴} مجاب‌کننده در باب صدق یا کذب گزاره مورد بحث را فراهم آوریم؛ این قرائین عبارت است از اموری که آدمی نسبت به آنها یقین دارد، زیرا آنها را صادق «می‌بیند»؛ بعد، احتمال صدق گزاره مورد بحث را بر مبنای این قرائین تعیین کنیم؛ و سپس به آن گزاره با قطعیتی متناسب با احتمال صدقش براساس آن قرائین، باور بیاوریم یا بی‌باور شویم. به اعتقاد لاک هر انسان بالغ طبیعی‌ای ملزم است که در امور دینی بیشترین هم خود را به کار بندد - از همین رو، ملزم است که در چنین اموری از روش پیشنهادی او استفاده کند. و از آنجا که این، اعتقاد او بود که هیچ گزاره اساسی درباره خدا را نمی‌توان صادق «دید»، به سادگی نتیجه می‌شود که او درباره باور توحیدی قریه‌گرا^{۵۵} بود. فقط اگر بر مبنای قرائین مبتنی بر گزاره به اموری دریاب خداوند باور پیدا کنیم، مجازیم به آنها ایمان داشته باشیم. قریه‌گرایی دریاب باور توحیدی از زمان لاک به بعد در غرب موضع مهمی بوده است.

مفهوم ایمان از نظر خود لاک دقیقاً همان مفهوم آکویینی بود: ایمان، باور به امور براساس قول خداوند است. اما لاک در اینکه ایمان - به این معنی - چیزی بین شناخت و عقیده است، از آکویینی پیروی نکرد؛ ایمان فقط نوعی عقیده است. حتی مهمتر اینکه لاک در مسأله دیگری نیز که بر آن بسیار پافشاری می‌کرد با آکویینی اختلاف داشت و آن اینکه باور داشتن به چیزی بر این اساس که خدا گفته یا وحی کرده، نامعتبر است، مگر اینکه دلیلی مناسب، از آن نوع که ذکر شد، برای این فرض که در حقیقت خداوند آن را گفته یا وحی کرده است، داشته باشیم. لاک خود بر این عقیده بود که فقط وقوع معجزات، شواهد و قرائین مناسب را برای قول یا وحی الهی فراهم می‌کند. به‌طور خلاصه: باور داشتن به چیزی بر مبنای قول خداوند فقط در صورتی معتبر است که آدمی ابتدا به شیوه‌ای مشخص ثابت کرده باشد که در واقع خدایی

وجود دارد که قادر به سخن گفتن یا وحی کردن است، و بعد، در مرحله دوم، ثابت کرده باشد که برای این نتیجه که خداوند آن چیز خاص را گفته است قرینه مناسبی از نوع مشخص وجود دارد.

طریقی که در آن لاک عقل، اعتبار و ایمان را به هم مربوط کرده در جهان مدرن به غایت مؤثر از کار درآمده است. با ترکیبی از قرائین گرد آمده از نوع مذکور و محدود کردن گستره ایمان خویش تا آنجا که چیزی را که این قرائین موجهش نمی‌کنند در برنگیرد، بسیاری از مؤمنان کوشش کرده‌اند این شرط لاک برای ایمان معتبر را برآورده کنند. بسیاری از ملحدان تلاش کرده‌اند نشان دهند که این کوششها جملگی عقیمند - و بنابراین ایمان نامعتبر است. و شیوه‌ای مفید برای بررسی طرح فیلسوف آکسفوردی ریچارد سونینون^{۵۶} این است که آن را کوششی دقیق و پردامنه برای احیای پروژه لاک در قرن بیستم تلقی کنیم.

اما در سالهای اخیر معرفت‌شناسی باور دینی مورد اعتقاد لاک، خود مورد انتقاد مدام قرار گرفته است. فیلسوفان دین ویتگنشتاینی که بویژه دی. زد. فیلیپس^{۵۷} (۱۹۷۱، ۱۹۷۶) شاخص آنهاست، استدلال کرده‌اند که دین برای باور قابل پذیرش، معیارهای منحصر به فرد خودش را داراست و ایراد استدلال لاک این است که او می‌کوشد معیارهای پذیرشی را بر باور دینی تحمیل کند که با آن بیگانه‌اند. در مقابل، گروه موسوم به «پیروان معرفت‌شناسی اصلاح شده»^{۵۸} - که آلستون، پلنتینگا و ولترستورف^{۵۹} نمایندگان برجسته آنها - در حالی که به شدت، صحت تنظیم یک معرفت‌شناسی عمومی را تصدیق می‌کنند و به چنین کاری مبادرت می‌ورزند، مدعی شده‌اند که معرفت‌شناسی بنیادگرایانه لاک، به مثابه یک کل، بحد معیوب است و بویژه مدعی‌اند که غالباً کسی که به نحو بی‌واسطه (یا پایه‌ای، یعنی نه برپایه قرائین گزاره‌ای) به گزاره‌ای درباره خداوند اعتقاد می‌یابد، کاملاً حق دارد که این‌گونه عمل کند. اصرار لاک بر تعمیم‌دهی، به سبب نیاز به قرائین گزاره‌ای درباره باور دینی، نایب‌جاست.

باید ذکر شود که نه ویتگنشتاینی‌ها و نه پیروان معرفت‌شناسی اصلاح شده مدافع این رأی نیستند که معقولیت



26. «after the flesh»

27. «according to the Spirit»

28. works

30. righteous

۳۱. در متن بعد از این عبارت، معترضه‌ای هست: (that is just (justified)) در ترجمه‌های کتاب مقدس هم در مقابل righteousness عدالت قرار گرفته و هم در مقابل just بنابراین تفکیک این دو واژه در زبان فارسی مقدور نیست، چه در انتخاب معادلهای کلمات کتاب مقدس بنابراین است که از ترجمه کتاب مقدس استفاده شود. بنابراین در ترجمه، معترضه حذف شده است. م.

32. concern

33. recognition

34. acknowledgement

۳۵. معادل انگلیسی آن cognition و به معنای شناخت است. م.

36. Summa theologiae (IIaIIae, qq. 1-7)

37. ultimate concern

38. impersonal Ground of being

39. propositional content

40. self - manifestaion

۴۱. تفاوت این دو قول، تفاوت میان باور غیرگزاره‌ای و باور گزاره‌ای است. آیا ایمان، باور به خداست (belief in) یا باور به این گزاره که «خدا وجود دارد» (belief that)؟ م.

42. volition

43. responsibility

44. works righteousness

45. justification

۴۶. doxa در نظر افلاطون مرتبه‌ای است متعلق به بخش دیدنی (horato) عالم وجود. او در تمثیل خط این مرتبه دون جهان و مرتبه غیرواقعی عالم را ترسیم کرده است. pistis و aicasia که به ترتیب عقیده و پندار ترجمه می‌شوند، در این ساحت دانی (doxa) قرار دارند که به اعتقاد افلاطون باید از آنها روی گردان شد و برای درک حقیقت به سوی عالم نادیدنی (ahorato) روی کرد. م.

48. rational, intellectual contact

49. object known

50. scientia

51. fullness of God's reality

۵۲. در سراسر این مقاله belief به باور و opinion به عقیده ترجمه شده است. م.

53. Proslogion

54. evidence

55. evidentialist

56. Richard Swinburne

57. D. Z. Phillips

58. Reformed epistemologists

59. Alston, Plantinga, Wolterstroff

60. fideism

61. Tertullian

62. Pierre Bayle

63. Leo Shestov

ایمان به مقبولیت یا عدم مقبولیت روی آوری به آن ربطی ندارد. این موضع سنتاً تحت نام «ایمان‌گرایی»^{۶۰} قرار گرفته است، و متفکرانی نظیر تریولیان^{۶۱}، ویلیام اکامی، پیرابیل^{۶۲}، سورن کرکگار، لئوشستوف^{۶۳} اغلب در گروه ایمان‌گرایان جای گرفته‌اند. اما وقتی در تفکر پنج متفکر مذکور درباره موضوع ایمان و عقل غور کنیم نه تنها آن را در هر مورد ظریف و دقیق و از مواضع مختلف، متفاوت می‌یابیم، بلکه در مورد صحت توصیف آنها به عنوان مدافع نامعقولیت امور مربوط به ایمان، کمتر و کمتر متقاعد می‌شویم. مشکل تا حد زیادی ناشی از ویژگی ناپایدار واژه «معقول» ماست. اگر کسی پارادایم لاک را دریاب معقولیت بپذیرد، آنگاه ویتگنشتاینی‌ها و پیروان معرفت‌شناسی اصلاح شده نیز مدافع نامعقولیت امور مربوط به ایمان تلقی خواهند شد - توصیفی که خود هر دو گروه به شدت رد خواهند کرد. به‌طور خلاصه، با مواضع مختلف درباره معقولیت ایمان، مواضع مختلف دریاب ماهیت معقولیت - چنان‌که، در واقع، در باب ماهیت ایمان - گره خورده است.

یادداشتها

* مأخذ مقاله:

Routledge Encyclopedia of Philosophy, General Editor: Edward Craige, London 1998.

1. God's goodness

2. human responsibility

3. rationality

4. Canon

5. Corinth

6. Charity

۷. «و الحال این سه چیز باقیست یعنی ایمان، امید و محبت، اما بزرگتر از اینها محبت است.» (قرن‌تین اول ۱۳:۱۳)

ترجمه تمامی نقل قولهای مربوط به کتاب مقدس عیناً از ترجمه طبع ۱۸۱۸ اخذ شده: ترجمه از زبانهای اصلی عبرانی - کلدانی و یونانی، چاپ عکسی، ۱۹۳۲، بریتانیای کبیر.

8. manifestation

9. Rudolf Bultmann

۱۰. واژه pistis به معنای عقیده است که از فعل pisteuein به معنی عقیده داشتن اخذ شده است.

11. Hellenistic

12. trust

13. reliance

14. belief in

15. confidence

16. contracts

17. oaths

18. laws

19. persons

20. to obey

21. Faith is the hypothesis of thing hoped, the elenchos of thing not seen (11:1) - (عبرانیان)

۲۲. عبرانیان ۱۱:۲

۲۳. عبرانیان ۱۱:۳

24. righteousness